

بررسی پسوندهای صفت‌ساز در شاه‌کار حماسی فردوسی

اعظم قطبی‌زاده*

دانش‌آموخته دوره دکتری زبان‌شناسی دانش‌گاه ملی تاجیکستان

مریم طاووسی**

دانش‌جوی دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه آزاد اسلامی کرج. ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۱۵

چکیده

پیشوندها و پسوندها از مهم‌ترین واژه‌هایی است که در ساخت لغات جدید، زبان‌شناسان را یاری می‌کند که در ساخت اسم، صفت و قید نقشی بسیار اساسی و بارز ایفا می‌کند و به‌عنوان یکی از عناصر مهم در واژه‌سازی زبان فارسی، بخشی مهم از این بار سنگین را با شایستگی تمام بر دوش می‌کشد و در زمان بسیار کوتاه با ساختن هزاران واژه تخصصی و علمی، از یک‌سو، واژگان زبان فارسی را بیش‌از پیش غنی می‌سازد و از سوی دیگر با ایجاد سدی محکم، زبان فارسی را از هجوم اصطلاحات بیگانه تا حدودی مصون نگه می‌دارد. بررسی پسوندهای صفت‌ساز در شاهنامه فردوسی که خزانه لغت و گنجینه فصاحت زبان فارسی است، برای کلمه‌سازی صحیح صفت و معین کردن قالب‌های تاریخی کلمه‌سازی صفت بسیار ضروری می‌نماید. پژوهنده در پژوهش پیش‌رو نشان می‌دهد که فردوسی در کلمه‌سازی صفت از پسوندها بسیار ماهرانه استفاده کرده است و از قریب به ۲۶ پسوند صفت‌سازی بهره برده است که از آن‌ها معانی بسیار گوناگونی افاده گردیده است.

کلیدواژه‌ها: صفت، پسوندهای صفت‌ساز، شاهنامه.

* aghotbizade@yahoo.com

**maryam.tavoossi@gmail.com



مقدمه

پسوند واژگی است که طبقه دستوری واژه را تغییر می‌دهد، در نتیجه می‌توان آن را عامل تغییردهنده دستوری کلمه نامید، ولی تا آنجا که به زبان فارسی مربوط می‌شود، پژوهش‌هایی بسیار اندک در مبحث پسوندها به‌ویژه پسوندهای صفت‌ساز انجام گرفته است و در هیچ‌یک از کتاب‌ها و مقاله‌های مختلف فارسی و تاجیکی، مجموعه‌ای کامل از پسوندهای صفت‌ساز را نیافتیم، گویی هریک از پژوهندگان علم دستور تنها به بررسی تعدادی محدود از پسوندها پرداخته‌اند و برخی از زبان‌شناسان با در نظر نگرفتن تعریف پسوند و شناخت ناقص از ویژگی‌های آن‌ها، کلمات مستقل و دارای معنی را به‌عنوان پسوندهای صفت‌ساز قرار داده‌اند، مانند یار (هوش‌یار، دولت‌یار) و دار (جان‌دار) و کار (جوش‌کار، درودکار) و...

ارزش دیگر پسوندهای صفت‌ساز، معانی افاده‌کننده از ساخت یک صفت است که متأسفانه توجه تعدادی از زبان‌شناسان را به خود معطوف داشته است و آن‌ها هم به شایستگی از بیان آن برنیامده‌اند. به همین سبب در این پژوهش با توجه به ارزش و اهمیت پسوندهای صفت‌ساز در کلمه‌سازی صفت و با توجه به ارزش و اهمیت شاهنامه به‌عنوان یکی از گنجینه‌های مهم زبان فارسی، درصدد برآمدیم به بررسی پسوندهای صفت‌ساز در این مقاله بپردازیم.

در انجام دادن این پژوهش به ۱۴۲ کتاب و مقاله مراجعه شده است.

برخی از علمای دستور درباره چگونگی تشکیل صفات در کتاب‌هایشان سخن رانده‌اند، برای مثال: خواجه حسن نصاری در ذیل حروف، موارد کاربرد آن‌ها را به‌طور کامل و صحیح ذکر کرده است. در کتاب گراماتیکی زبان ادبی حاضر تاجیک، انواع پسوندها از دید معنی تقسیم‌بندی شده است. در کتاب شاهنامه و دستور، بسیار ناقص به بحث کلمه‌سازی صفت در شاهنامه پرداخته‌شده و نشان می‌دهد که مؤلف به‌طور صحیح، صفات به کار رفته در شاهنامه را بررسی نکرده است.

رضا دایی جواد اشاره کلی به انواع صفات فاعلی، مفعولی و نسبی کرده و بیش‌تر آن‌ها را از دیدگاه دستور زبان عربی بررسی کرده است. شفاهی نیز در کتاب مبانی علمی دستور زبان فارسی، بسیاری از ابهاماتی را که میان صفت، اسم، قید و... باعث اختلاف علما گردیده است، روشن کرده که همین اندیشه‌ها موجب شد این کتاب ارزش‌مند، یکی از مبانی علمی در این پژوهش قرار گیرد. در کتاب دستور حسین عماد افشار، ده روش را برای ساخت صفات برشمرده و راه نهم و دهم را ترکیب پیشوند و صفت و ترکیب اسم و پسوند ذکر کرده است، در حالی که پژوهش ما در شاهنامه نشان می‌دهد که از ترکیب

پیشوندها با اسم، بن‌ماضی و بن‌مضارع و از ترکیب شماره و صفت، اساس ماضی و اساس مضارع هم صفات مختلفی ساخته شده است؛ پس از بررسی‌ها، به‌طورکلی قریب به ۵۷ پسوند صفت‌ساز را یافتیم که کمک شایان به ساخت صفت‌های جدید می‌کند.

نگارنده در پژوهش حاضر نشان می‌دهد که فردوسی در کلمه‌سازی صفت در شاهنامه قریب به ۲۶ پسوند صفت‌ساز را که از آن‌ها معانی بسیار گوناگونی افاده گردیده، استفاده کرده است که این پسوندهای صفت‌ساز عبارت است از: ا، ان، گاره، گار، گر، نده، ه، انه، ی، ایک، ین، ینه، سار، فش (وش)، وار، بان، ایزه، بد، مند (اومند)، ور (اور)، مان، ناک، گون، فام، م، آگین.

بحث و بررسی

۱- پسوند صفت‌ساز «ا»

۱-۱- ترکیب ماده مضارع با پسوند صفت‌ساز «ا»

هرگاه پسوند صفت‌ساز «ا» به ماده مضارع بچسبد، صفت فاعلی می‌سازد و در معنای توانایی و دوام صفت در موصوف است که آن را صفت مشبیه نیز می‌نامند. «صفت مشبیه یا دائم در حقیقت همان صفت فاعلی است با دوام و ثبوت بیش‌تر» (انزلی، ۱۳۷۰: ۵۷).

توانایی و کام و گنج و سپاه سر مرد بینا نیچد ز راه
(فردوسی، ۱۳۷۶: ۹/۵۷۷)

نخست آفرین کرد بر کردگار خداوند دانا و پرهیزگار
(همان: ۹/۶۳۴)

۲-۱- ترکیب اسم با پسوند صفت‌ساز «ا»

در شاهنامه پسوند صفت‌ساز «ا» به ماده مضارع بچسبد، صفتی می‌سازد که افاده معنای شباهت می‌کند و سید رضا علی‌زاده سمرقندی در کتاب صرف و نحو تاجیک آن را «صفت تشبیهی» نامیده است (سمرقندی، ۲۰۰۶: ۳۴).

کنم زنده آیین ضحاک را به پی مشک سارا کنم خاک را
(معین، سارا را به معنی خالص و بی‌غش، معنی کرده است (ف.ف)).

۲- پسوند صفت‌ساز «ان»

در شاهنامه پسوند صفت‌ساز «ان» به ماده مضارع می‌چسبد، صفت فاعلی می‌سازد که به آن صفت حالیه (در تاجیکی صفت حال) نیز می‌گویند (انزلی، ۱۳۷۰: ۵۷).

چنین است آیین چرخ روان توانا به هر کار و ما ناتوان
(همان: ۹/۶۲۹)



همی راند گستاخ تا نهروان (همان: ۵۷۲ / ۹)	سپاهی به کردار کوه روان
ز یاقوت رخشان به سر بر کلاه (همان: ۲۴ / ۱)	نشسته برو شهریاری چو ماه
برفتند گردان همه هم گروه (همان: ۳۵ / ۱)	چو خورشید تابان برآمد ز کوه
خم چرخ گردان زمین تو باد (همان: ۳۵ / ۱)	درود جهان آفرین بر تو باد
که کشته شود صد هژبر دمان (همان: ۶۳۱ / ۹)	بر این نیز جنگی بود هر زمان
جهان را از او بیم و امید دان (همان: ۴۴ / ۱)	بر او مرغ پیران چو خورشید دان
بهشت برین روی خندان اوست (همان: ۲۴ / ۱)	سپهر برین کاخ و میدان اوست
همه داستان‌ها ز یزدان ز نیم (همان: ۲۸ / ۱)	همه دست بر روی گریان ز نیم
چنین اسب تازان ز دشت نبرد (همان: ۵۹۰ / ۹)	به گسته‌م گفت آن دلاور دو مرد

۳- پسوند صفت‌ساز «گاره»

هرگاه پسوند صفت‌ساز «گاره» که در معنای کاره است به اسم معنی بچسبد، صفت فاعلی می‌سازد که دلالت بر کثرت و تکرار وقوع فعل در موصوف دارد و به آن صیغه مبالغه هم می‌گویند، مانند: مرد ستم‌کاره یا ستم‌گاره در بیت زیر:

به ماهوی گفت ای ستم‌گاره مرد چنین از ره پاک یزدان مگرد
(همان: ۶۳۷ / ۹)

۴- پسوند صفت‌ساز «گار»

این پسوند صفت‌ساز، صفت فاعلی می‌سازد که به آن صیغه مبالغه هم می‌گویند و از صفات سماعی است.

از آن سوگواران پرهیزگار بیامد یکی بر لب جویبار
(همان: ۶۳۸ / ۹)

این تذکر لازم است «در شاهنامه صفت پروردگار به معنی مطلق و عام، یعنی پرورش‌دهنده و تربیت‌کننده و کردگار، به معنی فعال و بسیار عمل‌کننده به کار رفته است، نه به معنی خاص یعنی خدا» (شفیعی، ۱۳۴۳: ۹۴).

نشستند سالی چنین سوگوار پیام آمد از داور کردگار
(همان: ۷/۱)

ز هجرت شده پنج هشتاد بار به نام جهان داور کردگار
(همان: ۶۴۰/۹)

نخست آفرین کرد بر کردگار خداوند دانا و پروردگار
(همان: ۶۳۴/۹)

که ایران چو باغی‌ست خرم بهار شکفته همیشه گل کام‌گار
(همان: ۶۲۳/۹)

۵- پسوند صفت‌ساز «گر»

در بیت‌های زیر از شاهنامه صفت‌هایی که با پسوند «گر» ساخته شده است با گروه‌های مختلف کلمات هم‌نشین شده است و صفت، خصوصیت، علامت و حالت‌هایی گوناگون را نشان می‌دهد و فردوسی به وسیله صفت‌های ساخته‌شده، خصلت و خصوصیات قهرمان‌های اثرش را معرفی کرده است:

همی گفت کای داور دادگر بزین بی گنه کشته اندر نگر
(همان: ۲۳/۱)

شنیدی که ضحاک بی دادگر چه آورد از آن خویشان را به سر
(همان: ۶۳۷/۹)

به فرمان یزدان پیروزگر به داد و دهش تنگ بستم کمر
(همان: ۷/۱)

که یزدان پیروزگر یار ماست جوان مردی و مردمی کار ماست
(همان: ۵۸۶/۹)

زن چاره‌گر بستد آن نامه را شنید آن سخن‌های خودکامه را
(همان: ۶۰۷/۹)

هرگاه «گر» در پایان ماده مضارع بیاید، صفت فاعلی می‌سازد که معنی خصلت و صاحب بودن را می‌رساند:

چه گویی ز گسته‌میل خال شاه توانگر سپهبد یلی با سپاه
(همان: ۶۰۶/۹)



۶- پسوند صفت‌ساز «نده»

اگر پسوند صفت‌ساز «نده» به پایان مادهٔ مضارع متصل شود، صفت فاعلی در معنای کار موقت و غیردائم می‌سازد که علی‌زاده سمرقندی در کتاب *صرف و نحو تاجیک* آن را اسم فعل نامیده است (سمرقندی، ۲۰۰۶: ۳۳۱).

پسوند «نده» از پسوندهای مشترک میان اسم‌ساز و صفت‌ساز در *شاهنامه* است. در بیت زیر از *شاهنامه*، فردوسی از ساخت کلمه آفریننده، خداوند و از ساخت کلمهٔ بیننده، چشم را افاده کرده است که هر دو کلمه در بیت زیر اسم است:

گواه من است آفریننده‌ام که بارید خون از دو بیننده‌ام
(همان: ۴۸۳/۷)

و اما صفات ساخته‌شده با این پسوند

چو خورشید تابنده شد ناپدید در حجره بستند و شد ناپدید
(همان: ۳۵/۱)

جهان هفت کشور تو را بنده‌اند سرت برتر از ابر بارنده‌اند
(همان: ۱۶/۱)

چو آمد سپه دید برجای خویش درفش فروزنده بر پای، پیش
(همان: ۲۶/۱)

ورا پنج ترک پرستنده بود پرستنده و مهربان بنده بود
(همان: ۳۳/۱)

جوانان داننده و با گهر نگیرند بی آزمایش هنر
(همان: ۶۱۲/۹)

شایان ذکر است صفت فاعلی داننده، یکی از پرکاربردترین صفت‌ها در *شاهنامه*

فردوسی است:

یکی شیرخواره خروشنده دید زمین را چو دریای جوشنده دید
(همان: ۲۹/۱)

جهان فرینده را گرد کرد ره سود بنمود خود مایه خورد
(همان: ۷/۱)

ندیدند هرگز سواری چوسام نزد پیش او شیر درنده گام
(همان: ۵۷۷/۹)

منوچهر برخاست از تخت عاج ز یاقوت رخشنده بر سرش تاج
(همان: ۳۹/۱)

چنان دان که هرکس که دارد فسوس همو یابد از چرخ گردنده کوس
(همان: ۵۹۲/۹)

گر آید به نزدیک و باشد جزاوی ز گسته‌م گوینده جز جان مجوی
 (همان: ۵۹۰/۹)

گل اندر زمان بر نگینش نهاد به یاد مرد جوینده داد
 (همان: ۶۰۲/۹)

یکی از کامل‌ترین تعریف‌هایی که برای صفت نسبی شده، چنین است:
 «صفت نسبی، صفتی است که به کسی یا جایی یا جانوری یا چیزی نسبت داده شود
 و آن بیش‌تر با افزودن پسوندهای صفت‌ساز به آخر اسم، صفت و به‌ندرت ضمیر (جانشین)
 ساخته می‌شود، مانند: تهرانی، خودی» (احمدی گیوی، ۱۳۷۹: ۱۱۵).

نگارنده پس از بررسی‌های کامل در شاهنامه دریافت که صفت‌های نسبی در این
 کتاب با افزودن ۶ پسوند: آنه، های بیان حرکت، ی، ایک، ین، ینه، به اسم، صفت و قید
 زمان ساخته می‌شود و توضیحات کامل‌تر با شواهد شعری، در ذیل هر پسوند صفت‌ساز
 ارائه شده است.

۷- پسوند صفت‌ساز «آنه»

هرگاه پسوند صفت‌ساز «آنه» به اسم بچسبد، صفت نسبی در معنای تعیینات می‌سازد:

ز گردان دلیران ده و دو هزار سواران مردانه در کارزار
 (همان: ۳۶۷/۶)

۸- پسوند صفت‌ساز «ه»

در شاهنامه این پسوند از گروه پسوندهای پرکاربرد است و تنوعی بسیار در نوع ترکیب
 و معنای مختلف از ساخت صفت با این پسوند افاده گردیده است.

۸-۱- ترکیب عدد (شماره) با پسوند صفت‌ساز «ه»

همی تافت زو فر شاهنشهی چو ماه دو هفته ز سرو سهی
 (همان: ۶/۱)

۸-۲- ترکیب صفت بیانی با پسوند صفت‌ساز «ه»

کنون چیست پاسخ فرستنده را چه گویم مهراب آزاده را
 (همان: ۴۵/۱)

۸-۳- ترکیب اسم با پسوند صفت‌ساز «ه»

کنون تادر تیسفون لشکرست همین زاغ پیسه به پیش اندرست
 (همان: ۶۲۴/۹)

۸-۴- ترکیب صفت مفعولی با پسوند صفت‌ساز «ه»

چو پور پدر رفت سوی پدر تو اندوه این چوب پوده مخور
 (همان: ۶۱۱/۹)



۸-۵- ترکیب ماضی ساده با پسوند صفت‌ساز «ه»

این پسوند از پسوندهای مشترک میان اسم‌ساز و صفت‌ساز است، مانند:

نهادند زین بر سمند چمان خروش آمد از دیده هم در زمان

در این بیت «دیده» به معنی دیده‌بان است.

فردوسی در بیش‌تر مواردی که صفات مفعولی ساخته است، صفت را بر موصوف خود مقدم داشته است و موصوف را بعد از صفت آورده است. در بیت‌های زیر نمونه‌هایی از آن مشاهده می‌شود:

بدو گفت خسرو من از کشتنش نخندم همی وز بریده تنش

(همان: ۹/۵۹۲)

که زیر درفشش برفتی هزار گزیده سواران خنجر گزار

(همان: ۹/۵۹۰)

گشاده زبان و جوانیت هست سخن گفتن پهلوانیت هست

(همان: ۱/۵)

۹- پسوند صفت‌ساز «ی» و معنی‌های آن در شاهنامه

۹-۱- پسوند صفت‌ساز «ی» در معنای انتساب

کمان کیانی گرفتم به چنگ به پیکان پولاد و تیر خدنگ
(همان: ۱/۳۹)

ابا خلعت خسروانی و تاج هان یاره و طوق و هم تخت عاج
(همان: ۱/۴۴)

نهاد از بر تخت ضحاک پای کلاه کییی جست و بگرفت جای
(همان: ۱/۱۵)

هر آن کس که برگاه شاهی نشست گشاده زبان باد و یزدان پرست
(همان: ۹/۶۲۷)

همی خلعت خسروی دادشان به شاهی به مرزی فرستادشان
(همان: ۹/۵۹۷)

جهان را بداریم با ایمنی ببریم کردار آهرمنی
(همان: ۹/۶۲۰)

ز جنی سخن گفت وز آدمی ز گفتار پیغمبر هاشمی
(همان: ۹/۶۳۲)

در توضیح کامل‌تر دربارهٔ صفت نسبی «هاشمی» در لغت نامه دهخدا آمده است: «هاشمی یعنی منسوب به هاشم که جد عبدالله و پدر عبدالمطلب و پسر عبدمناف بود» (دهخدا، ۱۳۷۷ ذیل هاشمی).

۲-۹- پسوند صفت‌ساز «ی» در معنای نسبت به مکان

بخواندم یکی مرد هندی دبیر سخن‌گوی و داننده و یادگیر

(همان: ۶۲۲/۹)

بیرسید زان مرد تازی که راه کدام است و من چون شوم با سپاه

(همان: ۵۳۸/۹)

به دیبای چینی بیاراستند طبق‌های زین بیاراستند

(همان: ۳۴/۱)

که آمد فرستاده‌ای کابلی به نزد سپهبد یل زابلی

(همان: ۴۲/۱)

۳-۹- پسوند صفت‌ساز «ی» در معنای رنگ و شباهت

شکم گشت فربه و تن شد گران شد آن ارغوانی رخس زعفران

(همان: ۴۶/۱)

۴-۹- پسوند صفت‌ساز «ی» در معنای ویژگی‌های اخلاقی

به جای خرد سام سنگی بود به خشم اندرون شیر جنگی بود

(همان: ۴۶/۱)

سنگی: «وزین، موقر، جسور و دلیر» (ف.ف).

۵-۹- پسوند صفت‌ساز «ی» در معنای اسم مصدر

بگوید تو را زاد فرخ همین جهان را به چشم جوانی مبین

(همان: ۶۲۳/۹)

کز ایشان بود تخت شاهی به جای وز ایشان بود نام مردی به پای

(همان: ۹/۱)

۶-۹- پسوند صفت‌ساز «ی» در معنای عملیات و حرکت و فعالیت

کنند انجمن پیش تخت بلند به کار سپهری پژوهش کنند

(همان: ۴۳/۱)

کمین‌گاه را جای شایسته دید سواران جنگی و بایسته دید

(همان: ۲۶/۱)

۷-۹- پسوند صفت‌ساز «ی» در معنای بیان مقدار و اندازه موصوف

چو نیمی شب تیره اندر کشید سپهد می یک منی درکشید

(همان: ۶۲۸/۹)



۸-۹- پسوندد صفتساز «ی» در معنای منبع پیدایش موصوف

چنان شاه پالوده گشت از بدی که تابید ازو فرّۀ ایزدی

(همان: ۸/۱)

به بخشش گرین بیستگانی بود همه بهر او زرّ کانی بود

(همان: ۵۹۸/۹)

۹-۹- پسوندد صفتساز «ی» در معنای لیاقت

هرگاه پسوندد صفتساز ی به مصدر بچسبد، صفت لیاقت میسازد که در تاجیکی آن را از دسته صفت‌های فعلی می‌دانند (احمدآوا، ۱۹۷۰: ۱۶).

بدو گفت خسرو که از خوردنی چه داری هم از چیز گستردنی

(همان: ۵۸۳/۹)

۱۰-۹- پسوندد صفتساز «ی» در معنای فاعلی

چو بهرام جنگی بدان بنگرید یکی خنجر آبگون برکشید

(همان: ۵۹۱/۹)

۱۰- پسوندد صفتساز «ایک»

در شاهنامه هرگاه پسوندد صفتساز «ایک» به اسم یا صفت متصل شود، صفت میسازد. کلباسی این پسوندد را از گروه پسوندهایی دانسته است که صفت نسبی میسازد و چنین گفته است: «این پسوندد معنی نسبت را افاده می‌کند» (کلباسی، ۱۳۷۱: ۱۲۳). خانلری معتقد است «این پسوندد در معنی کلمه تغییری نمی‌دهد و فقط در ساخت مان و شکل آن مؤثر است (خانلری، ۱۳۷۳: ۱۴۰).

چو این نامه آرند نزدیک تو پراندیشه کن رأی تاریک تو

(همان: ۶۰۰/۹، ۶۱۷)

بدین کس فرستم به نزدیک اوی درفشان کنم جان تاریک اوی

(همان: ۶۰۶/۹)

ببارید از آن ابر تاریک برف زمین شد پر از برف و بادی شگرف

(همان: ۴۰۲/۶)

یکی تیغ باریک برگردنش پدید آمده چاک پیراهنش

(همان: ۶۳۲/۹)

۱۱- پسوندد صفتساز «ین»

فردوسی از ساخت صفت با پسوندد «ین» معناهای رنگ، جنس، شباهت و زمان را برای موصوف‌های خود افاده کرده است.

۱-۱۱- پسوندد صفتساز «ین» در معنای بیان رنگ موصوف یا جنسیت آن

به پیکر یکی کفش زرین به پای ز خوشاب و زر آستین قبای
(همان: ۶۳۶/۹)

کزین سرو سیمین بر ماه‌روی یکی نره شیر آید و نام‌جوی
(همان: ۴۶/۱)

۲-۱۱- پسوند صفت‌ساز «ین» در معنای شباهتی از آن با موصوف

چنین گفت خسرو که ای سرکشان ز بهرام چوبین که دارد نشان
(همان: ۵۷۳/۹)

بدو گفت رویین دژ اکنون کجاست که آن مرز ازین بوم ایران جداست
(همان: ۳۱۷/۴)

۳-۱۱- پسوند صفت‌ساز «ین» در معنای بیان زمان موصوف (نسبت)

در شاهنامه هرگاه پسوند «ین» به پایان ظرف زمان بچسبد، صفت نسبی می‌سازد که افاده معنای زمان می‌کند، مانند شاهان پیشین در بیت زیر که افاده معنای زمانی کرده است:

بر آیین شاهان پیشین رویم همان از پس فره و دین رویم
(همان: ۶۲۷/۹)

۱۲- پسوند صفت‌ساز «ینه»

فردوسی با استفاده از پسوند «ینه» در کلمه‌سازی صفت نسبی معنی‌هایی مختلف را افاده کرده است. گاهی صفت‌های نسبی در معنای رنگ، گاهی برای بیان زمان موصوف و گاهی صفت‌هایی در معنای بیان شباهتی از آن ماده با موصوف ساخته است که در ادامه نمونه‌هایی از هر یک از معنی‌های ذکر شده آورده‌ایم:

۱-۱۲- پسوند صفت نسبی‌ساز «ینه» در معنای رنگ

خداوند شمشیر و زرینه کفش فرازنده کاویانی درفش
(همان: ۲۸/۱)

۲-۱۲- پسوند صفت نسبی‌ساز «ینه» در معنای بیان زمان موصوف

بدان تا بپسند از او چند چیز نهفته سخن‌های دیرینه نیز
(همان: ۴۳/۱)

ز هرگونه‌ای داستان‌ها زدیم بر آن رأی پیشینه باز آمدیم
(همان: ۵۸۶/۹)

۳-۱۲- پسوند صفت نسبی‌ساز «ینه» در معنای شباهتی از آن ماده با موصوف

سبک شهریار اندر آمد دمان به بهرام چوبینه بدنشان
(همان: ۵۹۴/۹)



چو شد روز بهرام چوبینه روی به میدان نهاد و به چوگان و گوی
(همان: ۵۸۲/۹)

۱۳- پسوند صفت‌ساز «سار»

هرگاه پسوند صفت‌ساز «سار» به اسم حیوانات یا اسم موجودات افسانه‌ای بچسبد، صفت در معنای شباهت می‌سازد که برخی آن را صفت تشبیهی نامیده‌اند (سمرقندی، ۲۰۰۶: ۳۴).
زند بر سرت گرز گوسار بگیردت زار و ببنددت خوار
(همان: ۱۲/۱)

۱۴- پسوند صفت‌ساز «فش» (وش)

پسوند صفت‌ساز «فش» به معنای مثل و مانند است و در *شاهنامه* هرگاه پسوند «فش» به اسم چسبیده است، صفت در معنای شباهت ساخته است:

یکی بچه بد چون گوی شیرفش به بالا بلند و به دیدار کش
(همان: ۴۶/۱)

بدو گفت کای خسرو شیرفش به مردی مگردان سر خویش کش
(همان: ۳۷۱/۵)

بباید شما را کنون گفت راست که آن بی‌بها اژدهافش کجاست
(همان: ۱۵/۱)

وزان پس دوان دست کرده به کش بیامد بر شاه خورشید فش
(همان: ۴۱/۱)

۱۵- پسوند صفت‌ساز «وار»

۱-۱۵- پسوند صفت نسبی‌ساز «وار» در معنای شباهت ظاهری یا باطنی

اگر پسوند صفت‌ساز «وار» به اسم بچسبد، صفت در معنای ظاهری یا باطنی می‌سازد که در کتاب‌های دستور آن را «صفت تشبیهی» نامیده‌اند (سمرقندی، ۲۰۰۶: ۳۴).

سر تاجور زان تن پیل‌وار به خنجر جدا کرد و برگشت کار
(همان: ۲۲/۱)

ز پا اندر آمد تن پیل‌وار جدا کردش از تن سر اسفندیار
(همان: ۳۱۹/۴)

۲-۱۵- پسوند صفت نسبی‌ساز «وار» در معنای لیاقت

در *شاهنامه* هرگاه پسوند صفت‌ساز «وار» به آخر اسم بچسبد و معنی شایسته بودن را برای موصوف خود افاده کند، صفت لیاقت ساخته است. این یادآوری لازم است، پسوند صفت‌ساز «وار» معنای بزرگ بودن را هم می‌رساند:

یکی تاج پرگوهر شاه‌وار ابا طوق و با یاره و گوش‌وار
(همان: ۴۱/۱)

سوی خانه زرنگار آمدند بر آن مجلس شاه‌وار آمدند
(همان: ۳۵/۱)
نیاطوس را مهره دادم هزار ز یاقوت سرخ از در گوش‌وار
(همان: ۶۲۳/۹)
نخستین سخن گفتن بنده‌وار که تا پهلوانی شود شهریار
(همان: ۵۸۱/۹)

۱۵-۳- پسوند صفت نسبی‌ساز «وار» در معنای مالکیت

در شاهنامه هرگاه پسوند صفت‌ساز «وار» به اسم یا صفت چسبیده است، صفت در معنای دارندگی یا مالکیت ساخته است:

چو ضحاک دست اندرآورد و خورد شگفت آمدش زان هشیوار مرد
(همان: ۱۰/۱)
گرانمایه گسته‌م بنشست خوار سخن گفت با دختر سوگوار
(همان: ۵۸۸/۹)

۱۶- پسوند صفت‌ساز «بان»

در شاهنامه هرگاه این پسوند به اسم معنی یا اسم خاص بچسبد، صفت‌هایی که معنای حفاظت و نگه‌بانی را برای موصوف افاده می‌کند:

چو از مادر مهربان شد جدا سبک تاختندش به نزد نیا
(همان: ۲۳/۱)
همانا که با زال پیمان من شنیدست شاه جهان‌بان من
(همان: ۴۱/۱)

۱۷- پسوند صفت‌ساز «ایزه»

هرگاه پسوند صفت‌ساز «ایزه» به پایان صفت افزوده شود، معنای دارندگی موصوف می‌دهد:

همان از دل پاک و پاکیزه کیش به آبشخور آری همه گرگ و میش
(همان: ۴۰/۱)

۱۸- پسوند صفت‌ساز «بد»

هرگاه پسوند صفت‌ساز «بد» به آخر اسم آورده شود، صفت در معنای دارندگی می‌سازد:

که زال سپهبد به کابل نبود سراپرده شاه زابل نبود
(همان: ۳۴/۱)



۱۹- پسوند صفت‌ساز «مند»

در شاهنامه پسوند صفت‌ساز «مند» به پایان اسم یا صفت افزوده می‌شود و صفت مالکیت می‌سازد. این پسوند در معنای صاحب و دارنده خصلتی بودن است:

جهان را سراسر فسونی و باد به تو نیست مرد خردمند شاد
(همان: ۲۸/۱)

بیامد دبیر خردمند و راد دوات و قلم پیش دانا نهاد
(همان: ۵۸۱/۹)

اگر بر درخت برومند جای نیابم که از بر شدن نیست رای
(همان: ۵/۱)

نگه کن بدین نامه پندمند مکن چشم و گوش خرد را به بند
(همان: ۶۳۳/۹)

همی گفت هر یک به بانگ بلند که ای پره‌نر خسرو ارجمند
(همان: ۶۲۰/۹)

گزند تو پیدا گزند من است دل دردمند تو بند من است
(همان: ۳۸/۱)

همان نیز مریم زن هوشمند که بودی همیشه لبانش به پند
(همان: ۵۹۶/۹)

چنین گفت کای مهتر سودمند سخن گفتن داد، به گر پسند
(همان: ۵۸۱/۹)

۲۰- پسوند صفت‌ساز «ور»

پسوند صفت‌ساز «ور» در شاهنامه به اسم چسبیده و صفت در معنای دارا بودن خصلت یا دارایی را در موصوف افاده کرده است:

کی نامور سر سوی آسمان برآورد و بد خواست بر بدگمان
(همان: ۷/۱)

نگه کرد پس ایرج نامور برآن مهربان پاک فرخ پدر
(همان: ۲۱/۱)

دل کینه‌ورشان بدین آورم سزاوارتر زان که کین آورم
(همان: ۲۱/۱)

ورا هر رمز تاج‌ور برگشید به ارجش ز خورشید برتر کشید
(همان: ۶۰۱/۹)

چو آمد پدیدار گرد سران درفش سواران جوشن‌وران
(همان: ۵۸۹/۹)

۲۱- پسوند صفت‌ساز «مان»

در *شاهنامه* پسوند صفت‌ساز «مان» به قید چسبیده و صفت‌هایی می‌سازد که دارا بودن حالتی را در موصوف افاده می‌کند:

چو آمد بران مرز بندش کنید دل شادمان را گزندش کنید
(همان: ۵۶۹/۹)

۲۲- پسوند صفت‌ساز «ناک»

شده بام از آن گوهر تابناک به جای گل سرخ یاقوت خاک
(همان: ۳۵/۱)

۲۳- پسوند صفت‌ساز «گون»

در *شاهنامه* هرگاه پسوند صفت‌ساز «گون» به اسم یا صفت‌های رنگ متصل شده، صفت الوان ساخته است:

چو پیدا شد آن چادر قیرگون درفشان شد اختر به چرخ اندرون
(همان: ۵۸۱/۹)

دو چشمش چو دو نرگس قیرگون لبانش چو بسد رخانش چو خون
(همان: ۳۴/۱)

چو بهرام جنگی بدان بنگرید یکی خنجر آب‌گون برکشید
(همان: ۵۹۱/۹)

چو شمع جهان شد به خم اندرون بیفشاند زلف شب تیره‌گون
(همان: ۵۷۲/۹)

بر دختر آمد پر از خنده لب گشاده رخ روزگون زیر شب
(همان: ۳۸/۱)

۲۴- پسوند صفت‌ساز «فام»

این پسوند نیز همانند پسوند صفت‌ساز «گون» صفتی با معنی الوان می‌سازد و معمولاً به نام‌های رنگ افزوده می‌شود:

چو خورشید خنجر کشید از نیام پدید آمد آن مطرف زردفام
(همان: ۵۸۰/۹)

بفرمود مهتر که جام آورید بدو در می سرخ‌فام آورید
(همان: ۲۶۵/۶)

۲۵- پسوند صفت‌ساز «م»

پسوند صفت‌ساز «م» در *شاهنامه* به پایان صفت شمارشی اصلی می‌آید و صفت شمارشی ترتیبی می‌سازد:



به روز چهارم برآشفت شاه بر آن موبدان نماینده راه
(همان: ۱۲/۱)

ششم سال زان دخت قیصر چو ماه یکی یورش آمد همانند شاه
(همان: ۶۰۹/۹)

۲۶- پسوند صفت‌ساز «آگین» در معنای آمیخته و آراسته بودن

ترا گفته بد تخت زرین اوی همان یارۀ گوه‌رآگین اوی
(همان: ۶۳۹/۹)

که او را به مشکوی زرین برند سوی خانۀ گوه‌رآگین برند
(همان: ۶۱۲/۹)

نتیجه‌گیری

با کندوکاوی دقیق و عمیق در *شاهنامه* به این نتیجه رسیدیم که فردوسی در تدوین و سرودن اشعارش، هدف‌هایی گران‌قدر داشته است که شاید هنوز، فردوسی‌پژوهان ما به همه آن پی نبرده‌اند. فردوسی والامقام در اثر گران‌سنگش، افزون بر خلق اشعار حماسی، اخلاقی، تاریخی، عرفانی، اعتقادی به ویژه هدف اصلی‌اش، یعنی زنده نگه داشتن زبان پارسی به ساختار واژه‌گزینی نیز توجهی بسیار مبذول داشته است، به طوری که پس از گذشت بیش از هزار سال از آفرینش *شاهنامه*، پسوندهای صفت‌ساز به کار گرفته شده، هنوز زنده، فعال و پرکاربرد است. تحقیق و بررسی ما نشان می‌دهد که فردوسی حدود ۳۰ پسوند صفت‌ساز را به کار گرفته است که از این تعداد حدود چهار پسوند تک‌کاربردی است و به جز در *شاهنامه*، کاربرد و افزایشی نداشته است، اما بقیه پسوندهای صفت‌ساز، هم‌چنان کاربردی فعال دارد و چه بسا همواره واژه‌هایی تازه و جدید را به وجود می‌آورد و به فرهنگ غنی فارسی می‌افزاید.

فهرست منابع

- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری. (۱۳۷۹). *دستور زبان فارسی (۱)*، تهران: فاطمی.
- انزلی، حسن. (۱۳۷۰). *دستور زبان فارسی*، ارومیه: انزلی.
- دایی جواد، رضا. (۱۳۴۴). *دستور زبان فارسی و راه‌نمای تجزیه و ترکیب*، تهران: میهن.
- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغت‌نامهٔ دهخدا*، ۵۰ جلدی، تهران: دانش‌گاه تهران.
- شفائی، احمد. (۱۳۷۱). *مبانی علمی دستور زبان فارسی*، تهران: نوین.
- شفیعی، محمود. (۱۳۴۳). *شاهنامه و دستور (دستور زبان فارسی بر پایهٔ شاهنامهٔ فردوسی)*، تهران: نیل.
- عماد افشار، حسین. (۱۳۷۲). *دستور و ساختمان زبان فارسی*، تهران: دانش‌گاه علامه طباطبایی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۶). *شاهنامه*، براساس چاپ مسکو، به‌کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- کلباسی، ایران. (۱۳۷۱). *ساخت اشتقاقی واژه در فارسی امروز*، تهران: مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مرزبان‌راد، علی. (۱۳۷۰). *دستور سودمند*، تهران: جهاد دانش‌گاهی شهید بهشتی.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۲). *دستور تاریخی زبان فارسی*، به‌کوشش دکتر عفت مستشارنیا. تهران: توس.
- אליזодаи Самаркандӣ Саидризо. (2006). **Сарфу нахви тоҷикӣ**. – Душанбе.
- Ахмадова У. (1970). **Аффиксҳои муштараквазифа ва мавқеи онҳо дар таълими забони модарӣ //Мақтаби советӣ**.
- Нисорӣ Хоча Ҳасан. (1998) **Чаҳор гулзор**. (Таҳиягарони матн муаллифони пешгуфтор ва мурағибони луғат ва тавзеҳот Усмон Назир ва Давлатбек Хочаев). -Душанбе.
- Грамматикаи забони адабии ҳозираи тоҷик. (1985). Душанбе: Дониш.